

افلاکیان خانم

مجموعه زندگی نامه، وصیت نامه و دست نوشته های

شهدای شهرستان شوش دانیال (ع)

مدرسه علمیه الزهرا (سلام الله علیها) شوش



جنگ تحمیلی را دشمن برای
خاموش کردن انقلاب به راه
انداخت، اما همین جنگ
تحمیلی باعث شعله‌ورتر
شدن نیروی انقلاب
و روحیه‌ی انقلاب شد.

زندگینامه شهدای شوش

شهید حسن درویشی (شهید دفاع مقدس)



شهید حسن درویش در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی در روستای جعفرآباد از توابع شوش دانیال در یک خانواده کشاورز و مذهبی چشم به جهان گشود. کودکی شجاع و فوق‌العاده دلسوز و مهربان بود. او دوران تحصیلات ابتدایی را می‌گذراند که سایه رژیم ستمشاهی به همه جا سایه افکند و به دستور حاکمان زر و زور تحت عنوان تقسیم اراضی تعداد عظیمی از روستاییان مجبور به ترک زمین‌های خود گشته و آواره شهرها شدند.

خانواده حسن هم جزء همین روستاییان بود که خانه و کاشانه خود را از دست دادند و راهی شهرها شدند. آنها ابتدا به دزفول و سپس به شوش دانیال مهاجرت کردند. مادرش می‌گوید: طاغوت زمین و زندگی را تصاحب کرد و منزل‌مان را در روستا با خاک یکسان نمود. ناچار به دزفول رفتیم و خانه‌ای را کرایه کردیم، آنجا حسن کلاس هشتم را در دزفول خواند. برادرش به شوش آمد و دکانی گرفت. او وقتی وضع خانواده را دید، آستین‌ها را بالا زد و در کنار برادرش مشغول به کار شد. وی گمشده‌اش را در مسجد و محراب یافت و همین امر سبب شد که شب‌ها جهت فراگیری قرآن در همان سنین نوجوانی در مجالس قرآن شرکت کند. او عموماً هر روز غروب به خانه می‌آمد و برای انجام ورزش می‌رفت. وزنه‌برداری ورزش مورد علاقه او بود و هنوز هم وزنه‌هایش در خانه به یادگار مانده است.

زمانی که امام خمینی (س) علم مخالفت بر علیه رژیم برپا کرده بود، وی اعلامیه‌ها و عکس‌های حضرت امام (س) را پخش می‌نمود. با پیروزی انقلاب از اولین کسانی بود که در کمیته مشغول حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب شد و با تشکیل سپاه از طلایه‌داران آن شد. وی با شروع جنگ تحمیلی در محور شوش از کناره کرخه تا شرق دجله سدی شد علیه مزدوران عراقی، آن گاه که لشکر خصم تا کنار رود کرخه به قصد تصرف شوش و جاده استراتژیکی اهواز - اندیمشک آمده بود، حسن با همان چند نیروی جان‌برکف که تنها یک قبضه آر.پی.جی. ۷ داشتند، به جنگ تیپ ۵۷ پیاده مکانیزه عراق رفتند و خواب را برای سپاه دشمن حرام کردند. دشمن قصد داشت با زدن پل روی کرخه، شوش را به تصرف خود درآورد ولی شناسایی به موقع شهید حسن درویش مانع از فعالیت دشمن در آن دشت شد. شهید حسن درویش مهارتش در استفاده از آر.پی.جی. ۷ بی‌نظیر بود. او با درست کردن قایق‌های محلی به آن طرف کرخه می‌رفت و به شکار تانک‌های دشمن می‌پرداخت و تکیه کلام رزمنده‌ها شده بود که می‌گفتند: وای به حال تانک‌های عراقی اگر با حسن مواجه شوند. در اوایل جنگ مسوولیت جبهه شوش به او سپرده شده بود و ضمن آماده کردن نیرو در مورخه ۱۳۶۰/۱/۲۵ طی عملیاتی با رمز یا مهدی ادرکنی به قلب دشمن زد. در این عملیات ظفرمند که با فرماندهی ایشان صورت گرفت، قسمتی از تپه‌های استراتژیکی منطقه شوش آزاد و تعدادی تانک و نفربر عراقی منهدم و نفرات زیادی از نیروهای دشمن اسیر و به پشت جبهه تخلیه شدند. با گسترده شدن جبهه شوش و نیاز به بکارگیری سلاح‌های سنگین، او به ارتش مامور شد و ظرف مدت کوتاهی استفاده از سلاح‌های سنگین از جمله خمپاره را فرا گرفت و بعد از برگشت، خود شروع به آموزش برادران بسیجی و سپاهی نمود و در عملیات فتح‌المبین نقش جاودانه‌ای از خود به یادگار گذاشت. چند روز بعد از عملیات فتح‌المبین بنا به دستور فرمانده وقت کل سپاه، سردار رضایی، ماموریت تشکیل و فرماندهی تیپ ۱۷ قم به ایشان واگذار گردید که ظرف مدت ۲۰ روز آن را تشکیل داد و یکی از بهترین یگان‌های عمل‌کننده در عملیات رمضان بود. ماموریت تشکیل تیپ ۱۵ امام حسن (ع) نیز به ایشان محول گردید که با تلاش شبانه‌روزی تشکیل و سازماندهی شد و بعداً به نام تیپ مستقل ۱۵ تکاور دریایی معروف شد که نقش مهمی در عملیات‌های بزرگ و خطوط پدافندی داشت. مدتی بعد به لبنان اعزام گشت که بعد از بازگشت در لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) مشغول به خدمت شد و در ادامه به تیپ امام حسن (ع) بازگشت و در عملیات‌های مختلف شرکت کرد. سرانجام شهید حسن درویش در عملیات بدر در کنار بسیجیان به نبرد پرداخت و پس از انهدام چندین پاسگاه دریایی دشمن، از ناحیه سر مورد

اصابت تیر خصم قرار گرفت و جاودانه شد و اکنون او پرچمی جاودانه برای دفاع از ولایت علی (ع) در شوش دانیال است.^۱

ویژگی اخلاقی و توانایی شهید درویشی

اهل شعار دادن نبود. با اینکه چهره مردانه و قاطعی داشت اما روحیه تواضع اش بیشتر مورد توجه قرار می گرفت. حسن قاطعیت و تواضع و فروتنی را توأم باهم داشت. این دو روحیه در وجودش فوران می کرد. از تدبیر و تفکر ویژه و منحصر بفردی برخوردار بود. فکر و نظرش همیشه برتر بود. بهترین راهکارها را ارائه می داد که مورد توجه جمع قرار میگرفت. صاحب نظر بود. در موضوعی که نظر میداد، نظرش بر همه نظرات برتری داشت. اهل اندیشیدن بود. خوب فکر می کرد تا بهترین راهکار را انتخاب کند. مطالب را به سرعت باور نکردنی می گرفت و سریع می آموخت.^۲

گزیده ای از وصیت نامه شهید درویشی

«.....امت اسلام بدانند که تنها راه تداوم این حرکت خدایی توکل بر خدای رحمان است پس با توکل به خداوند، برخداوند و عشق به اسلام و رهبری امام خمینی انقلاب اسلامی شکست نمی خورد.....»^۳

^۱ - <http://hasandarvesh.blogfa.com/post/5>

^۲ - <http://www.shohada-khuzestan.ir>

^۳ - <https://zolalnur.kowsarblog.ir/>

شهید صفر احمدی (شهید دفاع مقدس)



شهید فرزندحاجتقلی در سال ۱۳۳۹ در دامنه کوهستان‌های زاگرس، در محلی به نام "جهانگیری" از توابع شهرستان مسجدسلیمان و نزدیک بخش "لالی" دیده به جهان گشود. خانواده‌اش در دامنه کوه‌های سرسبز، از طریق کشاورزی و دامپروری امرار معاش کرد. وی در خانواده‌ای صادق و مذهبی و به دور از زرق و برق دنیا رشد و نمو کرد. او دوران ابتدایی‌اش را در همان منطقه گذراند و هر روز مسیر ۴ کیلومتری تا مدرسه را با پای پیاده طی می‌کرد. دوران راهنمایی را در شهرستان مسجدسلیمان گذراند.

پدرش به رغم این که بیمار بود، کار می‌کرد و به دنبال تشدید بیماری پدر، او را به اهواز برد و در یکی از بیمارستان‌ها بستری کرد. احمدی به کمک برادرش نان‌آور خانواده شد؛ ضمن این که از تحصیل غافل نمی‌شد. سال ۱۳۵۴ پدرش دارفانی را وداع گفت و او غم سنگین یتیمی را به دوش کشید و به دنبال استخدام یکی از برادرانش در شرکتی در شوش به اتفاق خانواده به این شهرستان مذکور مهاجرت کردند. مادری صبور و متدین، تربیت صفر را به عهده گرفت. او به رغم سن کمی که داشت، هر کاری به او سپرده می‌شد، به خوبی انجام می‌داد و نهایت سعی خود را می‌کرد تا کسی از او ناراحت نشود و از همان کودکی، دشمن کارهای خلاف و زورگویی بود.

طلوع انفجار نور بود. امام در کالبد جوانان روحی تازه دمید. احمدی آغاز نوجوانی‌اش را در کنار حرم حضرت دانیال (علیه السلام) سپری کرد و با هدایت شهید دانش، به زندگی سیاسی خود شکل تازه‌ای بخشید و شهر شوش شاهد شعارهای کوبنده این جوان رعنا و دیگر دوستانش بود. او در اجتماعات مختلف، به سخنرانی و افشاگری علیه رژیم فاسد پهلوی پرداخت. غروب یکی از روزها در کوچه‌ای روبه روی حرم حضرت دانیال نبی (علیه السلام)

دستگیر شد. وقتی ماموران پاسگاه می‌خواستند از او تعهد بگیرند که دیگر فعالیت سیاسی نکند، او گفت: "من فقط در برابر خدا تعهد دارم." دهه فجر آمد و امام شهیدان به آغوش وطن بازگشت. وی ضمن تحصیل در سال‌های آخر دبیرستان، همراه با دیگر جوانان در شوش کمیته را تشکیل داد و مدتی بعد به عضویت سپاه درآمد و به امور فرهنگی پرداخت. با به وجود آمدن غائله کردستان، داوطلبانه به کردستان رفت و وقتی فهمید دشمن تا نزدیکی‌های شوش پیش تاخته و زیر آتش دشمن است، به شهرش بازگشت و به اتفاق جمعی از همزمانش، در کنار کرخه و ۳ کیلومتری شهر شهیدان گمنام، به دفاع از کیان اسلامی پرداخت.

در همان جا از ناحیه بازوی دست مجروح شد و در بیمارستان شهدای شوش، به علت نبودن آمپول بی‌حسی بازویش را در این حالت بخیه کردند. او دوباره با همان دست مجروح به دفاع از شهر پرداخت و مواضع دشمن شناسایی می‌کرد و یاور حسن درویش، آن سرو استوار جبهه‌های شوش بود. او در عملیات فتح‌المبین شرکت کرد و در عملیات بیت‌المقدس، به فرماندهی گردان حضرت دانیال (علیه السلام) منصوب و به کوشک اعزام شد، که در آن جا هم از ناحیه دو دست و پا و ناحیه شکم به شدت مجروح شد. و در حالی که بدنش پر از ترکش بود به تیپ امام حسن (علیه السلام) پیوست و در سال ۱۳۶۱ به عنوان جانشین گردان شهید دانش، در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد.

در این عملیات هم از ناحیه پهلو و دنده‌ها مجروح و به تهران اعزام شد. وی در بیمارستان دوام نیاورد و می‌گفت: "رختخواب نرم جای من نیست، جای من سنگرهای نمناک و سرد هستند." او در حالی که بدنی پر از تیر و ترکش داشت، و می‌گفت: "هنوز خود را لایق پوشیدن لباس سبز نمی‌بینم." در شهریور سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و بلافاصله به جبهه بازگشت سردار فداکار عرصه‌های نبرد در عملیات خیبر در اسفند سال ۱۳۶۲ خیبری شد و اکنون مزارش در شوش، پرچمی پرافتخار برای دفاع از ولایت فقیه است.^۲

شهید سید حسن تقاخ (شهید دفاع مقدس)



سیدحسن فرزند سید نعمت الله در مهرماه ۱۳۳۸/۷/۲ در شهر شهیدان گمنام شوش در یک خانواده متدین و بزرگوار دیده بجهان گشود. در سن ۶ سالگی به مدرسه رفت در همان اوان کودکی پدر بزرگوارش که یکی از سادات جلیل القدر بود دارفانی را وداع گفت و بدین ترتیب از کودکی از محبت و نوازش پدر محروم شد و تحت سرپرستی برادر بزرگش قرار گرفت. شهید سید حسن تحصیل خود را در شوش با موفقیت به پایان رساند و در این دوران چنان از خود استعداد نشان می داد که در بین همکلاسه‌های خود زبان زد بود.

با شروع راهپیمائی مردم بر ضد رژیم شاهنشاهی تلاش زیادی از خود نشان داد طوری که بارها از طرف عمال رژیم ستمشاهی تهدید می شد ولی شهید از مبارزه دست برنداشت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۵۸ به خدمت مقدس سربازی اعزام شد و دوران سربازی را با ایمان و اشتیاق تمام پایان رساند و بلافاصله وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شوش شد.

سید بزرگوار در شهریور ماه سال ۱۳۶۲ ازدواج نمود و مدتی از ازدواجش نمی گذشت که در بهمن ماه همان سال برای مدت ۶ ماه عازم جبهه های حق علیه باطل شد. در سال ۶۳ خداوند به او دختری عطا کرد که رفتار با فرزند دلبندهش بحق پیامبر گونه بود چنان به این دختر عشق می ورزید که گویی همه وجودش تنها فرزندش میباشد با این همه عشق و علاقه به خانواده اش در آذر ماه ۱۳۶۴ برای بار دوم به جبهه اعزام می شود.

قبل از رفتن به جبهه خانواده به او می گفتند سید جان تو که قبلا جبهه رفته ای و در حال حاضر هم ساختمان‌ت نیمه تمام مانده در ثانی همسرت تنه‌است و هنگام بدنیا آمدن فرزند نیاز به شما دارد از همه مهمتر همسرت تا حالا پدر و برادرش را در این راه از دست داده تنها مونس او سید جان تو هستی .

ولی او که عاشقی دل‌باخته راهش و مکتبش بود در پاسخ می گفت اگر بنا باشد باین مسائل فکر کنم دیگر برادران رزمنده هم این مسائل و مشکلات را دارند پس جبهه ها بادی خالی بماند ؟ نه ، هرگز من چنین کاری را نمی کنم من می روم خداوند با آنهاست .

تا این که در تاریخ ۶۵/۱۱/۳۰ در عملیات والفجر هشت در شمال فاو به فیض عظیم شهادت نائل آمد. از این شهید عزیز دو دختر بجای مانده که امید است همانطور که پدر بزرگوار شان آرزو داشت زینب وار ادامه دهنده راهش باشند.^۵

ویژگی اخلاقی شهید سید تفاق

سید حسن اصولا خوش طبع خوش برخورد با وقار و متین بود ، کلامش کلام قرآن بود ، در برخورد با افراد اکثرا جواب را با آیات قرآن میداد . شبانه روز در جهت انقلاب و خدمت به خانواده شهدا تلاش می کرد و آنقدر به خانواده شهدا علاقه نشان میداد که گویی همه آنها اعضای خانواده اش می باشند^۶

گزیده ای از وصیت نامه شهید سید تفاق

....خداوند آمده ام تا به ندای هل من ناصر ینصرنی حسین زمانم و نایب بر حق حضرت مهدی (عج) لبیک گویم و وارد آن تجارتی شوم که در قرائت مومنان را بشارت داده ای

^۵ - www.Ashuraian.ir, <http://seydrzitaaffakh.blogfa.com/post/5->

^۶ - www.Ashuraian.ir

شهید حسن مجدیان



شهید حسن مجدیان فرزند مرحوم حاج رحیم پسر دوم خواجه حسین در ۲۸ بهمن ماه ۱۳۴۴ در شهر دزفول پا به عرصه و جود گذاشت مادر ایشان حاجیه خانم صغری شفیع بودند شغل پدرشان قصابی بود. و بعد از چندین سال زندگی در شهر دزفول به شهر شوش دانیال نقل مکان کردند.

در تاریخ ۹ مهر ماه ۵۹ که صدای مهیب توپهای عراق در شهر شهیدان گمنام شوش شنیده شد و زن و کودک و پیر و جوان با پای برهنه و هراسان و مضطرب به هر گوشه ای در حال دویدن و نجات جان خویش بودند حسن با فرستادن خانواده خود به خارج از شهر اسلحه به دوش در شهر ماند و به حفظ و حراست از حیثیت کشور پرداخت. وی در همان روزهای اول جنگ با اسلحه های بر دوش به خط مقدم جبهه در غرب کرخه رفت که او را به شهر بر گرداندند و به او گفتند تو خیلی کوچک هستی برای تو زود است در پشت جبهه فعالیت کن .

حسن در حمله والفجر مقدماتی با اینکه یک بسیجی بود مسئول مخابرات تیپ امام محمد تقی (ع) بود. حسن در مرحله عضوگیری سپاه پذیرفته شد و به دوره آموزش سپاه رفت و در گردان سیدالشهدا (ع) در آبادان بعد از چند ماه به آموزش برادران رزمنده پرداخت .

اخلاق و رفتار و روش خوب ایشان باعث شد مسئول آموزش گردان سیدالشهدا (ع) از انتقال شهید حسن به گردان لیلہ القدر شدیداً مخالفت نماید و در نتیجه شهید کما فی السابق در گردان سیدالشهدا در جمع دیگر رزمندگان انجام وظیفه نماید شهید حسن بعداً به تیپ امام حسن (ع) انتقال یافت و یکی از برادران فعال مخابرات گردان بشمار میرفت

شهید حسن مجدیان با مهارت خاصی که در کمترین زمان از مخابرات کسب کرده بود قادر بود که در مواقع اضطراری اشکالات بیسیم و تلفن‌ها که در اثر پارگی سیم در تمام منطقه پیش می‌آمد با علاقه و فعالیت جدی خود چه در هنگام گرمای ظهر و چه در تاریکی شب وصل نموده و ارتباط رزمندگان را مجدداً به حالت عادی برگرداند . برادر حسن از اشخاصی بود که ماموریتی نبود بلکه دائم در صحنه های جدال با باطل شرکت داشت .

از جمله عملیاتی که ایشان شرکت جسته اند از این قرار است : جبهه شوش - جبهه صالح مشطط - جبهه شیب - نیسان - جبهه شمال شلمچه - جبهه خرمشهر - جبهه کوشک - عملیات مقدماتی والفجر - عملیات بیت المقدس - عملیات کوشک - عملیات مقدماتی والفجر - عملیات بیت المقدس - عملیات رمضان - عملیات ۲۵ فروردین - ۶۰ در شوش و در عملیات ظفرمند خیبر و اما سرا

شهید حسن مجدیان در عملیات ظفرمند خیبر بعنوان مسئول مخابرات گردان انجام وظیفه نموده و با شایستگی هر چه تمامتر به انجام این مسئولیت همت گماشت ایشان در این عملیات یک پارچه اخلاص شده بود و کارهای محوله را در اسرع وقت به نحو احسن انجام میداد .

شب قبل از شهادت در جواب دوستانش که راجع به پوشیدن لباس رزم سؤال میکنند می گوید : اینها را پوشیده ام که به من بگوئید مبارک باشد و امشب هم آخرین شبی است که لباسهایم را پوشیده ام و بعد از گفتن این مطلب با اصرار از فرماندهان تقاضا می کند که اجازه دهند تا در خط مقدم حضور یابد .

در تاریخ ۵/۱۲/۱۳۶۲ در حین عملیات با همکاری تعدادی از برادران جهت ادامه ماموریت خمپاره در قایق آنها اصابت میکند که منجر به شهادت ایشان و دو نفر دیگر از هم رزمانش میشود.^۷

شهید احمد حیاری (مدافع حرم)



شهید احمد حیاری فرزند فریح در تاریخ ۱۶ بهمن ماه سال ۱۳۶۰ در روستای مالک اشتر هفت تپه شهرستان شوش دانیال در یک خانواده پرجمعیت دیده به جهان گشود... کودکی را پشت سر نهاد و به سن مدرسه رسید، دوران ابتدایی دبستان خیامی شوش، راهنمایی مدرسه راهنمایی پانزده خرداد و دبیرستان در دبیرستان یادگار امام پشت گذراند. در سال تحصیلی ۸۱-۸۲ نیز دوران پیش دانشگاهی را هم در پیش دانشگاهی حضرت امیرالمومنین (ع) شوش دانیال سپری کرد و در تاریخ ۱۸ فروردین ماه سال ۱۳۸۳ به خدمت سربازی رفت و در ۱۸ ماه خدمت خود را طی کرد.

در پنجمین روز از مهرماه سال ۱۳۸۴ به استخدام سپاه درآمد و به دانشگاه امام حسین (ع) تهران رفت و پس از طی کردن مدارج افسری در سپاه شوش مشغول خدمت شد. هنگامی که در در دانشگاه امام حسین (ع) مشغول تحصیل بود در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۸۶ در شهرستان شمیرانات تهران کمر بند زرد در رشته تکواندو دریافت کرد و در تاریخ سوم آذر ماه سال ۱۳۸۶ نیز کمر بند سبز خود را در همین رشته از هیئت تکواندو استان اصفهان گرفت. احمد که حالا جوانی برومند شده بود و لباس پاسداری به تن داشت در تاریخ ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۸۷ عقد می کند و پس از ازدواج خداوند در تاریخ ۵ تیرماه سال ۱۳۹۱ یک دختر آنها می دهد که نامش را فاطمه می گذارند تا شیرینی زندگی شان دو چندان شود دختر دوم شهید حیاری نیز در حالی به دنیا می آید که پدرش در بهشت میهمان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و دیگر شهیدان است.

در سال ۱۳۹۰ در دانشگاه پیام نور واحد پیام نور شوش تحصیلات دانشگاهی خود را آغاز کرد و قبل از شهادت ترم های پایانی تحصیلات خود برای گرفتن مدرک کارشناسی در رشته علوم سیاسی را می گذراند. به علت شایستگی هایی که در زمان حضور در سپاه شوش از خود نشان داد در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۹۲ به پیشنهاد

فرمانده تیپ پیاده حضرت مهدی (عج) اندیمشک فرمانده گردان امام حسین (ع) بسیج شهرستان شوش شد و تا زمان شهادت در این سمت خدمت می‌کرد.

شهید حیاری در مرداد ماه سال ۱۳۹۴ به سوریه اعزام شد و در روز چهارشنبه چهارم شهریور ماه یعنی چند روز بعد از حضور در این کشور به شهادت می‌رسد و به آرزوی همیشگی خود دست می‌یابد.^۸

ویژگی اخلاقی شهید حیاری

خیلی خوش برخورد و مهربان بود ولی در عین حال نیز بر رعایت قانون تاکید داشت، ودو خصوصیت بارز در میان خصوصیات اخلاقی او بارز بود یکی از آنها ولایت‌مداری و دیگر نظم در کارها است. با اخلاقی که داشت خیلی‌ها را مجذوب خودش کرد و در عین حال در انجام کارهایش به ویژه در گردان امام حسین (ع) شوش خیلی مقرراتی بود.

گزیده از وصیت نامه شهید حیاری

اگر پیکرم به دست دشمن افتاد سعی نکنید برای بازگشت آن پولی هزینه کنید تا برگردد بلکه بگذارید همانجا بماند زیرا برایم مهم نیست که در کجا دفن شوم.^۹

شهید عباس نادری (مدافع امنیت)



^۸ <http://ashoraeyan.ir/fa/product/878570>

^۹ http://defaei_903.loxblog.com/post/38

ستوان یکم عباس نادری فرمانده پاسگاه حسین آباد در بخش مرکزی شهرستان شوش در سال ۱۳۵۸ دیده جهان گشود و در روز سه شنبه ۲۲ دی ماه سال ۱۳۹۴ در درگیری با دو سارق مسلح غیر بومی در غرب کرخه به شهادت رسید.

شهید نادری قبل از این که به عنوان فرماندهی پاسگاه حسین آباد شوش معرفی شود، به مدت ۵ سال به عنوان مرزبان و پس از آن به مدت ۷ سال در نیروی انتظامی شوش خدمت کرد.

شهید عباس نادری ششصد و چهاردهمین شهید شوش دانیال است که در سن ۳۷ سالگی به شهادت رسید و از وی ۲ فرزند دختر به یادگار مانده است.

پیکر مطهر این سرباز وطن در صبح روز پنجشنبه ۲۴ دی ماه ۱۳۹۴ با حضور هزاران نفر از مردم شوش دانیال تشییع شد و در گلزار شهدای این شهر آرام گرفت.^{۱۰}

ویژگی های رفتاری و اخلاقی شهید از زبان همسر

عباس خیلی برای پدر و مادر احترام قائل بود. همیشه سعی می کرد تا جایی که می تواند عصای دستشان باشد. ☺ هر روز که از سرکار برمی گشت حتما باید به پدر و مادرش یکی دوبرار سر می زد. احتیاجاتشان را تهیه می کرد و کارهایشان را انجام می داد. عقیده داشت که انسان بدون رضایت پدر و مادرش نمی تواند سعادتمند بشود. به هر بهانه ای و در هر موقعیتی، خدا را شکر می کرد.

از مال و ثروت دنیا هم تنها آنقدری می خواست که بتواند با آن به دیگران کمک کند!^{۱۱}

^{۱۰} <http://www.ghatreh.com/news/nn40933956>

^{۱۱} <https://shohadanaja.com/photo-titr->

محبوبم:

احساس می‌کنم که تحمل درد و غم و خطر و مصیبت در راه خدا

مهمترین و اساسی‌ترین لازمه کامل در این حیات است

معتقدم که زندگی در خوشی و بی‌غمی، لذت و سلامت،

امن و نعمت، آدمی را فاسد و منجمد و بی‌احساس می‌کند

شهید دکتر مصطفی جعفران

۱۰ اکتبر ۱۹۷۶



